

متن پرسش

دنیا با این نسل جوان بد تا کرده، اراده های پوشالی و وهمی و شیطانی زیاد شده و فرش های قرمز پهن کرده. ما چه کردیم در این مدت؟ ما تونستیم سیاهیه اون راه ها رو به نمایش بذاریم و نشون بدیم که بد هستند، نشون بدیم دوست دختر چیزه بدیه و پدر مادرها هم ازدواج رو تنگ کردن! ما در یک «هیچ» و یک انتظار به سر می بریم. از طرفی دوست داریم دوساعت بیشتر بخوابیم که دو ساعت کم تر زندگی کنیم و دوست داریم یک پُک بیشتر به سیگار بزنییم تا عمرمون کم تر شه و از طرفی هیچ چیز برای زندگی نداریم! با خودم کلنجار می روم بعد این همه سختیه مشقت آور اراده، پول، موقعیت اجتماعی، دلی که بلد باشه کار و تلاش و ازدواج و... در همین جامعه و قرص باشه لازم دارم! چرا که من خودم در این ویرانی باید قصری باشم که انسان ها در آن زندگی کنند پس قصری که رهبر انقلاب آن را معرفی کردند را بنا بکنم. به من چه کمکی می توانید بکنید؟ می خوام بنا شم هرکس هر کمکی بکنه به اسلام کمک کرده بسم الله، اراده مرا نابود نکنید پشتم باشید تا راه برم؛ من غیرتم اجازه نمی ده ماها هرز بریم، تو این بلبشوعه جهان که جنسم اجازه قدیمی ماندن بهم نمی ده! با خودتون کنار بیاید ما جدیدیم ما قدیمی نیستیم راهی جز قدمی بلند ندارم! اونایی که از جنس من خودشون میان اونا آماده و تَشَنَن. من رو زمین گیر تر از این نکنید من از اول بزرگ بودم از همه شاکی ام چرا زمین گیرم کردن، از چی می ترسید؟ از اینکه بزرگ باشیم و شماها کوچیک بشید؟! به چه جرمی زندگی من رو با حسادت و تنبلیاتون سیاه کردید به چه جراعتی ما را بزرگ بار نیاوردید به چه حقی نداشتید خودم باشم؟ فشار روانی و فکری و انفسی، محدودیت، چهار چوبای پوشالیه اخلاقی که سد معبر کردن! اگه نمی تونید جلوی من رو نگیرید من خودم جهانی بزرگم که دنیا رو عوض می کنه. تابوت پوسیده افکار کشنده تون رو خاک کنید دیگه چرا من رو باهاش چال می کنید! عه حالا که شما هم رفتی سینه کشی قبرستون منم باید مُرده باشم؟! عجب رسم ننگی. اگه دین ندارید آزاده باشید، اگه زورتون نمی رسه آزاده باشید آزادگی رو دوست بدارید و جوانمرد باشید من از دل شما برآمدم با همه کثیفی دنیای آشغالی که ساختید من از لای کتافته قَد عَلَم کردم، زخمایی که بهم زدید بعضیاش هیچ وقت خوب نمی شه، من تو تاریکی جهان شما دنیا اومدم من خوده تاریکی ام! که از دلش خورشید می تابه بذارید مهتاب باشم. اگر نذارید بزرگ باشم و بسازم باز کُشتیدم مثل هزاران باری که اعدام کردید! عه! تا یه جایی زوری می خندی ولی همین خنده ها اشکن به مو می رسه پاره هم می شه همه شنبه ها رفتن! آدما چقدر عزیز می شن وقتی که قاب عکس شَن عجب رَسَم تلخی منم می خوام یه قاب عکس شم! دیگه نمی ترسم قلبم جا بزنه جاش یه سَنگه دیگه نمی ترسم سیاه بره چشم یهو تار شه صحنه دیگه یادم نی

کی اصلا دلمو کجا شکسته عجله داره دیرشه روحم، می‌خواد جدا شه از جسم... با منی که توی زجرم مثل خودم حرف بزنی زبونه من و شماست که باید یاد بگیری! من دیگه گمو گور نیستم مثل ماه روشنم نورو بین و چشمات رو روش نبند عزیزم! قربونت برم! تنهایی خیلی سخته.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: در این که متوجه راهی شده‌اید که باید در دل تنگناهای تاریخی، آن راه را بگشایید و جلو بروید؛ حرفی نیست. ولی در این مورد باید به تقدیری نظر کنید که در تاریخ فرهنگ مدرنیته یقه انسان‌ها را گرفته و این‌جا است که به جای آن که یقه فرهنگ مدرنیته را بگیرید (آن طور که حضرت روح الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» انجام دادند) نباید یقه اطرافیان را گرفت. باید به تقدیری که با نیست‌انگاری پیش آمده است، اندیشید.

<https://lobolmizan.ir/leaflet/۱۳۶۱?mark=%D۹%۸۶%DB%۸C%D۸%B۳%D۸%AA%۲۰%>

حرفهای حکیمانه‌ای دارد. خوب است که با حوصله به آن متن رجوع شود. موفق باشید